**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

دوستان توجه بكنند كه در روزگار ما اگر دين را مي‎خواهيد، نسبت به فرمايشات مقام‎معظّم‎رهبری كوتاهي نكنيد؛ اگر دوستان با آيات و روايات سروكار داشته‎اند مي‎دانند اين صحبت‎ها كليد است؛ يعني يكي مثل بنده وقتي كه اين بيانات را مي‎شنوم يك مجموعه‎اي از روايات جاي خودش را پيدا مي‎كند، تازه آدم مي‎فهمد آن روايت اين را مي‎خواهد بگويد و فلان روايت آن را.

يكي از مظلومیت‌هایی كه اين بزرگواران، مثل ايشان و حضرت امام، دارند -كه در واقع ظلمي است كه ما به خودمان داريم مي‎كنيم،- اين است كه ما اين‎ها را چهره‎هاي سياسي كرده‎ايم، لذا هر جا هم حرفي سياسي بزنند ما مقداري توجّه كرده و دنبال مي‎كنيم، و متأسفانه يك مقدار سياسي هم با آن‎ها رفتار مي‎كنيم، درحالی‌که يك شأن از شئونِ اين‎ها سياست است، بخشي از وظایفشان سياست‎مداري است، الی‌ماشاءالله ابعادِ ديگر دارند.

لذا هميشه بياناتِ ايشان را، هم گوش كنيم هم بخوانيم؛ شنيدن بهره‎هايي دارد كه در خواندن و مطالعه‎كردن نيست، مطالعه‎كردن هم يك بهره‎هايي دارد كه در شنيدن نيست؛ ما این‌همه روي واجبات و محرّمات تأكيد داشتيم، ايشان در صحبتي كه در موردِ بانوان داشتند، یکجا لفظِ گناه را به‌کار بردند، ايشان فقيه‎اند، باید ببينيم ايشان چه چيزی را مي‌گويند گناه است.

ولادت حضرت ‎فاطمه‎ ‎زهرا (سلام‌الله علیها) را داريم و دستور است كه شادیِ اهل‎بيت را براي خودمان شادي بدانيم، يكي از ضروريّاتِ ماست، فرموده‎اند در شادي‎هاي ما شادباشید؛ حالا يك‎وقت من به‎صورتِ فردي مي‎خواهم شاد شوم، يك وقت يك جمعي هستند، خب وقتي جمع هستند بايد به دنبال طرّاحي و بعد اجرا و تهيه‎ی امكانات و مقدّمات بروند، خب همه‎ی اين‎ها ضروري مي‎شوند، دين همين است.

به‎خصوص كه اين روز، بركتش با ولادت فرزند بزرگوارِ ايشان حضرت‎امام‎خميني افزون شده است، سه صلوات بفرستيد! شما فرض كنيد ما اصلاً دليل و برهاني هم نداشتيم، خودِ حضرت‎امام براي اثباتِ اين‎كه همه‎ی اين دستگاه، به‌حق است كافي بود؛ اگر ما سالم و عادي باشيم و قاتى نداشته باشيم، حضرت‎امام كافي است، الآن مقام‎ معظّم ‎رهبري كافي است؛ اين‎كه من الآن عرض مي‎كنم، باورم بر اين است كه ما باوجود مقام‎معظّم‎رهبري به هيچ دليل و برهاني نياز نداريم؛ اگرچه الی‌ماشاءالله دليل و برهان هم داريم، ولی این خودش دليل و برهان است، هر جايي كه اين شخص پرورش پیداکرده، حق است؛ هر مكتبي كه او را رويانده، حق است؛ هر جايي يك چنين انساني پرورش پيدا كند، ما به او ارادت داريم، حالا هر اسمي مي‎خواهيد روي آن بگذاريد.

بايد بررسي كنيم كه چه‎طور ما گاهي از كنارِ اين مسائل مي‎گذريم، بعد دلمان خوش است كه يك كتابي را مطالعه بكنيم تا مطلب براي ما روشن شود؛ اگر كسي خورشيد را نمي‎بيند و مطلب برايش روشن نمي‎شود، با يك شمع که حتماً روشن نمی‌شود؛ بله، ما مطالعه مي‎كنيم، مباحثه مي‎كنيم، استدلال و برهان مي‎آوريم، آن‌ها هم جاي خودشان هستند و پايه را محكم‎تر مي‎كنند، ما مشكلي نداريم؛

مثل اين‎كه شما اگر در محاسباتِ نجومي بررسي كنيد خيلي روشن است كه فردا خورشيد طلوع مي‎كند، ولي يك آدمي هم كه چهار سال عمر كرده، او هم به اين قضيه نياز دارد؟ آن‎كه يك عمر ديده که خورشيد بيرون مي‎آيد، او براي اين مطلب مدام نياز دارد شب‎ها محاسباتِ رياضي كند؟ نه، مسئله برايش روشن است؛ منتها بله، خب چون حقيقت است، استدلال و برهان هم دارد، متعدّد هم دارد.

شايد كسي به بنده بگويد خيلي ساده هستي! بد هم نيست آدم ساده باشد! تعجّب هم نكنيد؛ در غذا هم همين‎طور است؛ غذايي كه خيلي ساده باشد خيلي خوب است، فرض كنيد اگر يك ماستِ محلّيِ تازه، كه شيرش را صبح جوشانده‎اند، گرم و تازه مي‎خورديد، مي‎فهميديد اين سادگي براي خودش چه چيزي است؛ آقا واقعاً سادگي خوب است و نبايد اين‎قدر خودمان را پيچيده كنيم، آن‎وقت ديگر به هيچ صورتي باز نمي‎شويم! هيچ برهاني ديگر در ما اثر نمي‎كند.

حضرت‎زهرا سلام‌الله علیها: مَنْ‏ أَصْعَدَ إِلَى‏ اللَّهِ خَالِصَ‏ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِه‏. اين بخار، كه از اینجا بالا مي‎رود، باران مي‎شود و برمي‎گردد پايين؛ اگر اين بخار پاك بود و بالا رفت، آن‎چيزي كه بر سرِ ما برمي‎گردد پاك است، ولي اگر اين‎كه بالا مي‎رود آلوده و پُردود بود، آن‎چيزي كه روي سرِ ما برمي‎گردد گرفتاري و بدبختي است؛ حضرت مي‎فرمايند هر كسي، زن يا مرد، كوچك يا بزرگ، بالا بفرستد پاكِ عبادت و پاكِ بندگي را، خدا بهترين مصلحتش را پايين مي‎فرستد؛ خدا خداييِ خودش را بلد است، بنده هم بندگيِ خودم را ياد بگيرم، پاك به بالا بفرستم، چيزي غير از بندگي و خدايي در كار نباشد، آن وقت اين چيزي كه بالا مي رود، خدا درستش مي‎كند و تبديلش مي‎كند به مصلحت، و روي سر ما مي‎ريزد؛ و جالب اين است كه از بالا به پايين مي‎آيد و در دسترس ما نيست، آنچه در دست ماست خالصِ طاعت و خالصِ عبادت است.

سؤالات:

1. جبر و اختيار

اولين عرضي كه دارم اين است كه به اين چيزها نپردازيد، در روايت گفته‌شده به برخي از بحث‎ها زياد نپردازيد كه يكي از آن‎ها جبر و اختيار است؛

اولاً روشن است كه ما اختیارداریم؛ چه كسي شك دارد كه ما اختیارداریم؛ بله، نمي‎توانيم آن را تحليل كنيم، ولي اين كه چيزي را عوض نمي‎كند؛ من الآن دارد قلبم مي‎زنَد، دستم هم دارد تكان مي‎خورَد، خب معلوم است اين دو حركت باهم فرق دارد، چون در آن‎یکی من نقشي ندارم ولي اين را اگر نخواهم، مي‎ايستد؛ اين مي‎شود اختيار، و منظور از اختيار همين است؛ پس مي‎شود از من بازخواست بكنند.

هیچ‌چیز عجيبي هم نيست؛ اگر كسي به لبه‎ی پشت‌بام برود و مدام ديگران بگويند نرو، و برود، يك‎دفعه كه سُر خورد و اُفتاد، هر چه بگويد اشتباه كردم، وقتي پايين اُفتاد پدرش به او سيلي مي‎زنَد؛ هر چند بگويد من وقتي سر خوردم نشد خودم را نگه‌دارم، پدر مي‎گويد من به اين قسمت كار ندارم، من به آن حدّي کاردارم كه اگر نمي‎خواستي نمي‎اُفتادي، يعني اگر يك متر فاصله را مراعات مي‎كردي چيزي نمي‎شد؛ لذا جبر نيست به اين معنا كه يكي از عواملي كه در سرنوشت ما نقش دارد اختيار است؛ لذا چيزي كه در اختيارِ شما نيست اثر مثبت يا منفی‌ای معنوي براي شما ندارد، يا مستقيم يا باواسطه اختيارِ شما بايد دخالت كند.

اگر دست ‎و پاي ما را ببندند، آدم حس مي‎كند دارد متلاشي مي‎شود و حس مي‎كند دارد اختيارش كم مي‎شود، این مسئله روشن است؛ منتها عرض مي‎كنم همه‎چيز را آدم به استدلال و برهان نمي‎تواند بكشاند، استدلال ظرفِ خودش را مي‎خواهد؛ استدلال، استعداد خودش را مي‎خواهد؛ بعضی‌ها قوّه‎ی استدلالشان ضعيف است، نبايد از اين راه پيش بروند و اگر هم پيش بروند نتيجه نمي‎گيرند؛ منتها مطلب روشن است، خدا آقاي بهجت را رحمت كند، مي‎فرمودند واضح است ما اختیارداریم، هر آيه‎اي كه مي‎گويد اختيار نداريم بايد بدانیم آن را داريم اشتباه مي‎فهميم، و بايد درست معنا كنيم.

2. در بحثِ واجبات، واجباتِ فقهي در چه حد و چگونه در عرصه‎ی عمل ريشه قرار مي‎گيرند؟

نه، ببينيد! واجباتِ فقهي ريشه نيستند؛ واجبات به نسبت اهمیتشان ريشه قرار مي‎گيرند، هر چه واجب مهم‎تر باشد ریشه‌ای تر است، حالا مي‎خواهد فقهي باشد يا غیر فقهی؛ لذا اين‎كه يك مستحب براي من واجب شود، چرا ممكن نباشد؟ مثلاً يك پدر دلسوز به بچه‌اش دستور بدهد به مسجد برو، همان مسجد رفتن كه مستحب بود، با اَمرِ پدر واجب مي‎شود. مثلاً در کارخانه، يك كارهايي بر خانم مستحب است، ولي حالا اگر يك‎ كاري را انجام ندهد بچه از بين مي‎رود، آن كار واجب مي‎شود.

یا مثلاً اگر كسي برادرش دارد مدرسه مي‎رود و در درس‎ها ضعيف است و در مدرسه خجالت مي‎كشد و سرزنش مي‎شود، پدر و مادرش اعصابشان خورد است و در خانه مدام دعوا مي‎كنند، و من هم مي‎توانم كمك كنم که او درس‏هايش تقويت شود؛ حالا اين کار، واجب و لازم مي‎شود، يعني فرداي قيامت يقه‎ی من را مي‎گيرند كه براي چه كمكش نكردي؟ نشانه‎اش هم اين است كه اگر خودم را جاي او بگذارم يقه‎ی همه را مي‎گيرم! مي‎گويم تو چه خواهر يا برادري هستي؟! يك مقدار به من درس ياد بده!

4. مسئوليت‎هاي اجتماعي مستحب‌اند يا واجب؟

گاهي مستحب‌اند و گاهي واجب؛ لذا بايد مشورت كرد تا بدانيم الآن چه چيزهايي براي ما ضرورت دارد و چه چيزهايي ندارد؛ آن‎هايي كه ضرورت ندارد، اگر دستمان باز است و جاهاي ديگر مسئوليتي نداريم، اين قضيه واجب مي‎شود، ولی اگر كارهاي ديگر دارم، براي چه به این کار بپردازم؟ الآن همين بحث‎هاي خانه‌داری؛ واقعاً معلوم است مقام‎معظّم‎رهبري از اين ناحيه دارند جدّي دغدغه پيدا مي‎كنند، چون معلوم است نسبت به آينده‎ی كشور ازاین‌جهت جدّي نگران هستند، خب بعد از اين شايد بايد به مسئولیت‌های اجتماعيِ خانم‎ها طورِ ديگري نگاه كنيم؛ در موردی جزئيات بايد مورد به مورد بحث كرد.

5. رشد خودمان مهم‎تر است يا ديگران؟

ما هر کاری كه مي‎كنيم رشدِ خودمان بايد در آن باشد، و چيزي كه رشدِ ما در آن نباشد به معناي تلف شدن عُمرمان است، اين هم كه مي‎گوييم از دريچه‎ی وجوب و ضرورت به‌کارها بپردازيد براي اين است كه رشد خودمان در آن باشد؛ حالا خودِ آن واجب گاهي چيزي است كه خيرش به ديگران مي‎رسد؛ و منظور از اين رشد، رشد معنوي و انساني است.

6. راه مقابله با خيالات چيست؟

تسلّط بر قوّه‎ی خيال به اين آساني به‌دست نمي‎آيد، منتها رها هم نبايد بكنيم، چون هرچه رهاتر كنيم وضع خراب‎تر مي‎شود.

اولاً وقت‎هايمان را پُربار كنيم، يعني بي‎كار نمانيم؛ وقتي من به‌کار سودمندي كه مي‎دانم حرام نيست خودم را مشغول كنم.

مطلب ديگر اين است كه -برخلاف همه‎ی آن چيزهايي كه شما شنيده‎ايد- خلوت نكنید؛ بله، يك‎وقت كاري دارید و مي‎خواهید نماز را مثلاً تنها بخوانید، اِشكالي ندارد؛ ولي اين‎كه چيزي از بزرگان شنيده‎اید كه يك ساعاتي را خلوت مي‎كردند و بروید یکجايي براي خودتان تنها بنشيند، این‌طور نيست؛ آن بزرگي كه خلوت مي‎كرد يك كاري آنجا داشت كه آن كار را آن‌ها پيگيري مي‎كرد، و الّا خودبه‎خود خلوت‎كردن يعني هجوم آوردنِ خيالات.

مطلب سوم اين است كه ما خيال را رها نكنيم؛ دقت كنيد! بنده وقتي الآن يك كاري دارم، سعيِ من بر اين باشد كه خيالم هم افسارش همين‎جا بند باشد؛ كه نتيجه‎اش اين است كه اگر ديدم خيالم به‌جای ديگري رفت آن را به همين‎جا برگردانم؛ قبلاً در مورد نماز به دوستان گفتيم فعلاً از شك و وسواس و فراموشي و بطلان نمازشان را نجات دهند، (یعنی به طور معمول، نجات دهند) حالا اين مطلب را هم اضافه كنيد كه من اگر در نماز خيالم به‌جای ديگري رفت و فهميدم، آن را به خودِ نماز برگردانم؛ ممكن است بگوييد آدم خسته می‌شود! براي چه خسته شود؟! اصلاً كارِ ما همين است، اصلاً مسئله‎ی معنوي يعني همين؛ بزرگان مگر چه‎كار مي‎كردند؟ همين كار را مي‎‎كردند؛ ما فكر مي‌كنيم يك هفته كه اين كار را كرديم بايد حل شود، ولی آن بزرگان مي‎گفتند من تا در دنيا هستم كارَم همين است.

اُميد، اين‎طوري زنده مي‎شود؛ ما شك داريم يك راهي را كه در پیش‌گرفته‌ایم در انتهايش به مقصد برسيم؛ چه شکی داريم؟ اصلاً غير از اين مي‎شود؟! اصلاً مگر اين به‌دست ماست؟ عالَمِ آفرينش اين‎طور است كه من اگر راهِ درستي را در پيش گرفتم، آن را پيش بروم و به مقصد برسم؛ ديگر نمي‎خواهد مدام نگاه كنيم كه به نا‎اُميدي بكشد، يك جهتِ ناامیدی ما از اين است كه ذره‎ذره نگاه مي‎كنيم.

يك مطلبي من در مورد جسم بگويم؛ بدون جسم هيچ كاري از ما برنمي‎آيد، هر وقت از دنيا رفتيم از بندِ جسم رها مي‎شويم، ولي در اين دنيا همه‌چیز ما با اين جسم پيش مي‎رود؛ لذا اولين كاري كه در بحث واجبات بايد بكنيم همين رسيدگي به اين جسم است، نه به اين معنا كه اين را نازپرورده بكنيم، بلكه به اين معنا كه اين را ورزيده‎ی كارمان بكنيم؛ بله، هر وقت هم عرصه‎ی شهادت بود، مقابلِ تير قرار دهيم، ولي همان‌ها هم كسي مي‎تواند خودش را مقابل تير قرار دهد كه لااقل از شهرستان تا آن‌ها را بتواند برود! چند مطلب در مورد جسم هست كه بايد به آن‎ها سامان دهيم:

1. تغذيه: بايد تغذيه‎ی ما به‌تناسب سن و سال و جنسيت و شرایطمان رسيدگي شود، يعني نه كم بخوريم و نه زياد بخوريم و نه بي‎جهت بخوريم.

2. خواب و استراحت: خواب و استراحت بايد تنظيم شود، كه شب بخشِ عمده‎اي از آن است و روز هم به‌تناسب آن باید باشد.

3. ورزش و فعالیت جسماني: اين حتماً بايد در برنامه‎ی انسان بيايد؛ باز هم به‌تناسب شرايط فرد، اين‎كه مي‎گوييم متناسب با شرايطی فرد، نه‎اين‎كه آخرش چيزي بيرون نيايد! چون برخي اوقات كه مي‎گوييم شرايط، طرف مي‎گويد من اصلاً نمي‎رسم! نه، منظور اين نيست، بالأخره يك قدمي بزن، يا نرمشي بكن يا ورزشي برو يا ... . این‎که من درس دارم بهانه نمي‎شود، بايد تلاش كنيد و فشار بیاوريد تا وقت را آزاد كنيد.

4. تفريح: يعني آن كارهايي كه ما را از اين فشارهاي معمولِ زندگي بيرون بكشد؛ حالا اين ممكن است با ورزش جمع بشود، ممكن هم هست جمع نشود؛ فرض كنيد شنا هم ورزش است و هم تفريح، يا كوهنوردي هم ورزش است و هم تفريح؛ يك‎وقت هم ممكن است يك چيزي فقط تفريح باشد، فرض كنيد دوستان دور هم مي‎نشينند و شوخي مي‎كنند و مي‎گويند و مي‎خندند.

5. نظافت و بهداشت: اين قضيه در جسم جدّي است؛ و در روايت داريم كثيفي غم و غصّه مي‎آورد، من اگر به‌تناسب خودم نظافت را مراعات نكنم و جسمم و لباسم و خانه و ... كثيف باشد، هم ضررهاي جسمي دارد و هم روحي.

6. آراستگي و پيراستگي: ممكن است تميز هم باشم ولي آراسته نباشم.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**